

کتاب مقدس برای کودکان
تقدیم می‌کند

شاهزاده‌ای در
رودخانه



نویسنده: Edward Hughes

طراحی تصاویر: M. Maillot; Lazarus

بازگویی از: M. Maillot; Sarah S

مترجم: Nahid Sepehri

ناشر: Bible for Children

www.M1914.org

©2012 Bible for Children, Inc.

حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستان‌ها را کپی و یا چاپ
نمایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.



یوسف نخست وزیر مصر مُرده
بود! تمام مصر در ماتم فرو
رفته بود. خدا از یوسف
عبرانی استفاده کرد تا یک

کشور را از قحطی
نجات بدهد.
او رهبری
حکیم و مورد
علاقه مردم
بود. اکنون
او مرده بود.



تقریباً سیصد سال از آن زمان می گذشت. قوم یوسف،
یعنی عبرانیان، در مصر تبدیل به قومی بزرگ شدند.



پادشاه جدید می‌ترسید که مبادا آنها برضد او
باشند، بنابراین همه آنها را بردگان خود کرد.



او با عبرانیان با بی رحمی رفتار می کرد. او آنها را مجبور
کرد تا یک شهر خیلی بزرگ بسازند. ولی مهم
نبود که او چقدر از آنها بیگاری می کشید
عبرانیان کماکان بزرگ
و بزرگتر می شدند.



یک روز فرمان وحشتناکی از طرف پادشاه مصر صادر شد. تمام نوزادان پسری که در خانواده عبرانیان متولد می شوند باید به رود نیل انداخته شوند.



پادشاه شریر تصمیم گرفته بود که تعداد عبرانیان را کم کند. او حتی حاضر شد که کودکان را نیز بکشد.



خانواده‌ای هر اسان با خود می‌گفت: "ما چکار می‌توانیم
بکنیم؟" آنها تصمیم گرفتند که کودک خود را به رود نیل
بیاندازند. آنها امیدوار بودند که او در یک سبد که از
داخل قیر اندود شده بود در امان بماند.



سبد کوچکی که در رودخانه میان نیزارها شناور بود بار
خیلی گرانبهایی را حمل می‌کرد. چه اتفاقی ممکن بود
برای این کودک کوچک بیافتد؟



خواهر آن کودک با کمی فاصله مراقب بود تا ببیند
چه اتفاقی برای این سبد گرانبها که در میان
نیزارها حرکت می‌کرد، می‌افتد.



ناگهان دختر پادشاه و ندیمه‌هایش برای
حمام کردن به کنار رود آمدند.



هیچ راهی نبود که بتوان ان سبد را
مخفی کرد. احتمالا انها بدون اینکه ان
را ببینند از کنارش رد می شدند.



یک سبد داخل ان نیزار هاست. دلم
میخواهد بدانم داخل ان سبد چیست. دختر
پادشاه به ندیمه هایش دستور داد که
ان سبد را بگیرند. وقتی او در
سبد را باز کرد ان کودک
شروع کرد به گریه کردن.
دختر پادشاه گفت این
بچه باید عبرانی
باشد.



"آه! بچه بیچاره تو! چقدر قشنگی!" دختر پادشاه با آن
طفل طوری صحبت کرد که بقیه بزرگسالان با بچه‌ها
حرف می‌زنند. او شاید حتی به بچه
گفته باشد: "آه! عزیز من آه
کوچولو!"



خدا می‌بایست حکمت خاصی به خواهر آن کودک داده باشد.
او به طرف دختر پادشاه دوید و گفت: "می‌خواهی بروم و
یک زن عبرانی پیدا کنم تا از این کودک
مراقبت کند؟" دختر پادشاه جواب
داد: "بله برو و این کار را بکن."
شما فکر می‌کنید که

او به دنبال
چه کسی
خواهد رفت؟



"مادر! عجله کن بیا! زود باش!" او وقت نداشت تا توضیح بدهد. آن دو نفر با سرعت به طرف خانه دختر فرعون دویدند.



در آنجا در کنار رودخانه در حالی که دختر فرعون آن
کودک را بغل کرده بود، به آن زن گفت: "این کودک
را برای من شیر بده و من برای این

کار به تو پول خواهم

داد." آن دختر اسم

او را موسی گذاشت

که به زبان

مصری

یعنی از آب

گرفتم.



به این شکل موسی دوباره به خانه
خود و نزد پدر و مادرش برگشت.

پدر و مادر موسی
به او یاد دادند که
همیشه خدا و
قوم خودش را
دوست داشته
باشد.



به زودی او می‌باست در قصر و نزد
دختر فرعون زندگی کند. خدا که
زندگی او را نجات

داده بود نقشه

خیلی بزرگی

برای آینده

موسی

داشت.



شاهزاده‌ای در رودخانه

داستانی از کلام خدا، یعنی کتاب مقدس

بر اساس

خروج فصل 2

"کشف کلام تو نور می‌بخشد."

مزمور ۱۱۹: ۱۳۰



پایان



داستانهای کتاب مقدس با ما در باره خدایی صحبت می‌کنند که ما را
آفرید و اراده او این است که شما نیز او را بشناسید.

خدا می‌داند که ما کارهای بدی انجام داده‌ایم کارهایی که او آنها را گناه می‌خواند.
مجازات گناه مرگ است، اما خدا جهانیان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانه خود
را فرستاد تا بر روی صلیب به خاطر بخشش گناهان ما بمیرد. عیسی مسیح پس از
مرگ دوباره زنده شد و به آسمان بالا رفت. اگر تو به عیسی ایمان بیاوری و از او
بخواهی که گناهان تو را بیامزد، او تو را خواهد بخشید و وارد قلب تو
خواهد شد و تو برای همیشه با او زندگی خواهی کرد.

اگر به این حقیقت ایمان داری، از صمیم قلب این دعا را بکن: عیسای عزیز من
ایمان دارم که تو خدا هستی، و به صورت انسان به زمین آمدی تا برای گناهان من
بمیری، و اکنون زنده هستی. خواهش می‌کنم که وارد زندگی من بشوی و گناهان
مرا ببخشی تا بتوانم زندگی تازه‌ای داشته باشم و برای همیشه با تو زندگی کنم.
کمکم کن تا به عنوان فرزند تو بتوانم تو را اطاعت کنم و برای تو زندگی کنم. آمین.

کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه دعا کن! انجیل یوحنا ۳: ۱۶

